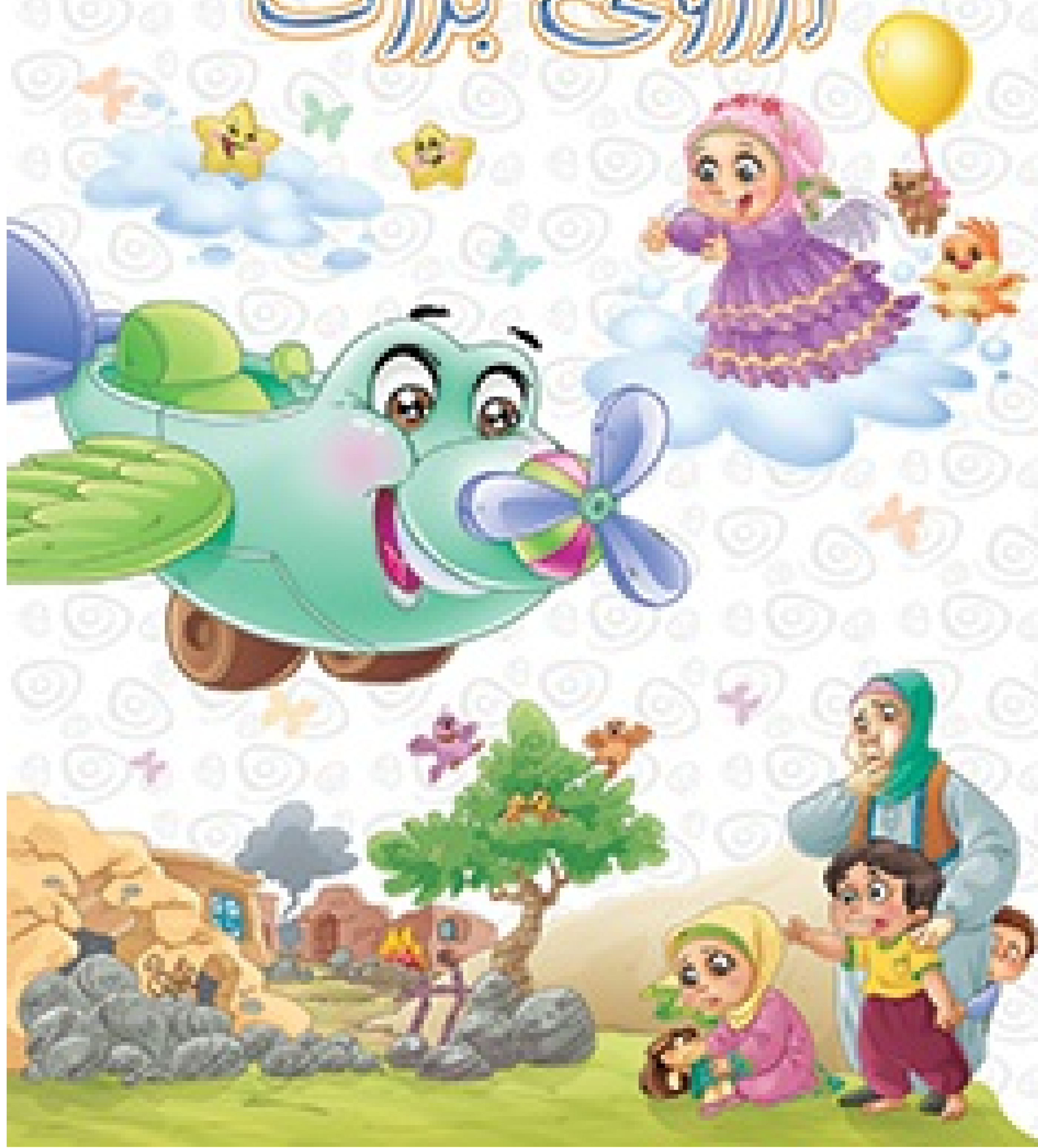
آرزوهای آسمانی (۱)

آرزوی بزرگ



بسم الله الرحمن الرحيم

آرزوی بزرگ

نویسنده:

مهدیه رحمتی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
آرزوی بزرگ ----- ۶
مشخصات کتاب ----- ۶
اشاره ----- ۶
آرزوی بزرگ ----- ۸
درباره مرکز ----- ۲۳

آرزوی بزرگ

مشخصات کتاب

سرشناسه:رحمتی، مهدیه

عنوان و نام پدیدآور:آرزوی بزرگ/ نویسندگان مهدیه رحمتی، محبوبه آفرین، زهره محمدیان ؛ تصویرگر کلثوم نظری.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج). مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:۱۶ ص.: مصور(رنگی)

فروست:آرزوهای آسمانی؛ ۳۴.

شابک:۲۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۶۲-۸

یادداشت:گروه سنی: ب، ج.

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع:خیال پردازی در کودکان -- داستان

موضوع:مهدویت -- انتظار -- داستان

شناسه افزوده:آفرین، محبوبه

شناسه افزوده:محمدیان، زهره

شناسه افزوده:نظری، کلثوم، ۱۳۵۸ -، تصویر گر

رده بندی دیویی:دا۱۵۳/۳ ر۴۱۲آ ۱۳۹۱

شماره کتابشناسی ملی:۳۵۷۱۹۷۵

ص: ۱

اشاره



آرزوی بزرگ

نام کتاب: آرزوی بزرگ

نویسندگان: مهدیه رحمتی ـ محبوبه آفرین ـ زهره محمدیان

باز نویسی و ویرایش: محمّد یوسفیان

تصویرگر: کلثوم نظری

رنگ آمیزی و گرافیک: محمّد علی مروّج زاده

نوبت چاپ: بهار ۱۳۹۳

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

شابک: ۸-۶۲-۶۲۶۲-۶۰۰-۹۷۸

مراکز پخش:

قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ خیابان شهدا
کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پلاک۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۰۲۵-۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی۱۱۷و۱۱۶)/ ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)
فاکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۰۲۵-۳۷۷۴۴۲۷۳

تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
تلفن: ۵-۸۸۹۹۸۶۰۱ / فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ / ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵
www.mahdaviat.org
Entesharatbonyad@chmail.ir



فهرست نویسی

رحمتی، مهدیه، ...

آرزوی بزرگ/ مهدیه رحمتی... [و دیگران]؛ مصحح و ویراستار محمد یوسفیان؛ تصویر گر کلثوم نظری. ـ قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویّت، ۱۳۹۱.

۱۶ص.: مصور (رنگی). ـ (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویّت؛ ۱۳۹)

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۶۲-۸

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

گروه سنی: ب، ج.

۱. داستانهای کودکان. ۲. داستانهای اجتماعی. ۳. محمد بن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. ـ داستان. الف. آفرین، محبوبه، ـ نویسنده همکار. ب. محمدیان، زهره، نویسنده همکار. ج. یوسفیان، محمد، ـ مصحح. د. نظری، کلثوم، ـ تصویرگر. هـ. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) مرکز تخصصی مهدویّت. و. عنوان

۱۳۹۱، ۳۴۴آ / ۳۰۰ ر د ا

۲۴۵۳۵۳۲







ناصره دختر کوچک و زیبایی بود که مثل بچه‌های دیگر، هر روز به دیدن عمه می‌رفت تا به قصه‌های قشنگ عمه گوش دهد.

یک روز صبح که عمه می‌خواست مثل هر روز قصه‌اش را تعریف کند، ناگهان صدای وحشتناکی آمد، با اینکه هر روز از این صداها می‌شنیدند، اما باز هم بر ایشان عادی نشده بود و می‌دانستند بعد از شنیدن این صداها، باز جایی خراب شده است.

همه ترسان و هراسان روی تپه رفتند تا آزار و اذیت و جنایت تازهٔ دشمنان را نگاه کنند. عمه ناراحت بود، بچه‌های کوچک‌تر گریه می‌کردند، عمه همین‌طور که اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت: خدایا ما را از این وضع نجات بده. این خانهٔ خاله خدیجه بود که حالا از آن جز یک مشت خاک و سنگ چیزی باقی نمانده است. این مزرعهٔ محمدامین است که در آن کشاورزی می‌کرد و به غیر از غذای خانوادهٔ خود، برای مردم محل هم غذا تهیه می‌کرد.

چه خاطرات خوبی داشتیم، حالا آنها مثل ما آواره شدند و مجبو
زندگی کنند.

خدایا! از این وضع خسته شدیم، کسی را برسان تا ما را نجات دهد.

ناصره گفت: عمه جان، مگر کسی هست که ما را نجات دهد؟ زود
او را صدا بزنم.

عمه آهی کشید و گفت: دخترِ گُلم من هم دقیق نمی‌دانم امّا دوست
آقای خیلی مهربانی قرار است بیاید که با آمدنش دیگر از این وضع نجا
قشنگ می‌شود، او به همهٔ مردم کمک می‌کند و صلح و صفا همه جا را فرا
اسرائیلی‌های بدجنس که کشورمان را به زور گرفته‌اند، نجات می‌دهد.

حرف‌های عمه حبیبه، فکر ناصره را به خود مشغول کرد، ناصره تا
فکر می‌کرد.

او کیست؟ چه موقع می‌آید؟ آیا فقط ما منتظر
آیا بقیهٔ مردم دنیا هم مورد آزار و اذیت
منتظر کسی هستند که آنها را از آزار و اذیت و
خدایا! آروزی من این است که پاسخ این



ناصره در حالی که ناراحت بود و چشمهایش را بسته بود و فکر می‌کرد، صدایی شنید، مثل اینکه کسی او را صدا می‌زد. خوب گوش داد.

ناصره! ناصره! بیا! بیا سوار شو!

ناصره به دنبال صدا به اطراف نگاهی کرد، ناگهان هواپیمایی با چشمان درشت دید که داشت به او نگاه می‌کرد. او هواپیماهای جنگی زیادی دیده بود که با دیدن آنها، احساس بدی به او دست می‌داد، اما با دیدن آن هواپیما، اصلاً ناراحت نشد و احساس کرد که آن را خیلی دوست دارد، چون با بقیهٔ هواپیماها فرق داشت، آخه دو تا بال مثل فرشته‌ها داشت.

ناصره به طرف او رفت، دستی روی بال‌هایش کشید و به اطراف آن نگاهی انداخت و با خوشحالی سوار آن شد.

۴

هواپیما گفت: خوب نگاه کن، این دکمه‌ها را که در جلوی خودت
یک کشور می‌برد، فقط کافی است دکمهٔ کشور مورد نظرت را
برویم. تو با این سفر می‌توانی جواب سؤال‌هایت را پیدا کنی و
دیگر نیز مشکلاتی دارند و به آنها هم ظلم و اذیت می‌شود و در
را نجات دهد.

ناصره که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، چشمانش را
دکمه‌ای را فشار داد، صفحه جلویی هواپیما، پرچم کشور آفریقا را
زیاد شروع به چرخیدن کرد، دل توی دل ناصره نبود، منتظر بود

هواپیما بعد از چرخ‌زدن‌های زیاد، ناگهان ایستاد. ناصره خودش را وسط یک صحرای بی آب و علف دید، هواپیما گفت: اینجا آفریقاست.

ناصره عده‌ای را دید که در چادر زندگی می‌کنند، به طرف چادر بزرگی که معلوم بود رئیس قبیله در آن زندگی می‌کند، حرکت کرد، اما وسط راه ایستاد و به هواپیما گفت: من که زبان آنها را نمی‌دانم، باید چه کار کنم؟ هواپیما گفت: نگران نباش! من می‌توانم کوچک شوم و همراه تو بیایم و کمک کنم تا حرف‌های آنها را بفهمی.

هواپیما با یک حرکت، کوچک شد و در دستان ناصره قرار گرفت. حالا ناصره با خیال راحت وارد چادر رئیس قبیله شد و پیرمرد لاغر و ضعیفی را دید که بالای چادر نشسته بود.

ناصره که با کمک هواپیما به زبان آنها حرف می‌زد، با آقای رئیس سلام و احوال‌پرسی کرد.

ناصره پرسید: آیا از وضعیتی که دارید، راضی هستید؟

رئیس قبیله گفت: نه! مردم ما خیلی فقیرند، بچه‌ها از شدت ضعف و لاغری، توانایی حرکت و کارکردن ندارند و خیلی از آنها به جای خانه، در چادر زندگی می‌کنند. زندگی برای مردم ما خیلی سخت‌شده و همه در سختی و ناراحتی به سر می‌بریم و از این وضع ناراضی هستیم.

ناصره گفت: آیا فکر می‌کنید کسی هست که شما را نجات دهد؟
رئیس قبیله گفت: دخترم، من از پدرم و پدرم از پدرانش شنیده اس
خوب خدا آقای مهربانی می‌آید که به همهٔ سختی‌ها پایان می‌دهد. و
کس فقیر نیست، ما هم مثل بقیه، خانه‌ای برای خود خواهیم داشت
خواهند رفت و باسواد خواهند شد و دیگر کسی به ما زور نمی‌گوید. آ
ناصره خیلی خوشحال شد که مردم آفریقا هم منتظر کسی هستند
ناصره از رئیس قبیله خداحافظی کرد و سوار هواپیما شد.





این بار دکمه را اتفاقی نزد، حالا که کار هواپیما را یاد گرفته بود می‌خواست بداند آمریکایی ها که دوست اسرائیلی‌ها هستند و با همکاری همدیگر، مردم مظلوم دنیا را اذیت می‌کنند، آیا مردم آنها هم منتظر هستند؟ برای همین با گفتن «مرگ بر آمریکا» دکمه را فشار داد. پرچم آمریکا بر صفحه هواپیما ظاهر شد و هواپیما شروع به چرخیدن کرد.

ناصره از کارهای بد رئیس‌های آمریکایی خیلی شنیده بود، مثلاً شنیده بود که همهٔ بدی‌ها و جنگ‌های دنیا زیر سر آنهاست. آنها دوست دارند پادشاه دنیا باشند و همهٔ پول‌های دنیا در جیب خودشان باشد. آنها همراه اسراییلی‌ها نقشه می‌کشند و مردم مظلوم دنیا را اذیت می‌کنند.

ناصره در همین فکر بود که هواپیما ایستاد و ناصره پیاده شد و هواپی
دختر بچه کوچکی با موهای روشن و چشمان آبی، دست مادرش را گر
می‌رفتند ناصره تا چشمش به آنها افتاد، به طرف آنها رفت و بعد از سلام

شما مردم آمریکا چگونه زندگی می‌کنید؟ آیا آزار و اذیت می‌شوی
مادر آن بچه تا این سؤال را شنید، شروع به گریه کرد و گفت: رئیس‌ها
و تمام پول‌های مردم آمریکا را به جیب‌های خود می‌ریزند. عده‌ای ا
شده‌ایم.

ما از دست آنها خیلی ناراحت و عصبانی هستیم.

ناصره گفت: مادر جان! آیا کسی را می‌شناسید که شما را از دستِ این زورگوها و ستمگران نجات دهد؟ مادر جواب داد: بله، ما در کتاب آسمانی خود خوانده‌ایم که روزی از روزهای قشنگ خدا، آقایی می‌آید و ما را از این وضعیت بد نجات می‌دهد.

آروزی ما آمدن هرچه زودتر اوست.



هواپیما دوباره به آسمان رفت، ناصره نمی‌دانست دکمهٔ کدام کشور را فشار دهد، هواپیما با سرعت به سمتی در حال حرکت بود که ناگهان هواپیما شروع به لرزیدن کرد. ناصره هم از شدت سرما شروع به لرزیدن کرد.

وای خدای من چه سرمای عجیبی!

ناصره به صفحهٔ جلوی هواپیما نگاه کرد، پرچم کشور روسیه چشمک می‌زد.

هواپیما گفت: بال‌هایم از شدت سرما دارد یخ می‌زند، بهتر است فرود بیایم تا کمی استراحت کنیم و گرم شویم.

ناصره، هواپیمای کوچک شده را در جیبش گذاشت تا کمی گرم شود، ناگهان پرنده‌ای را دید که به دنبال دانه می‌گردد. ناصره از دیدن پرنده در این سرمای شدید تعجب کرد، به طرف او رفت. پرنده وقتی ناصره را مثل خودش غریب و تنها دید از او پرسید: تو هم مثل من به دنبال چیزی هستی تا خود را سیر کنی؟

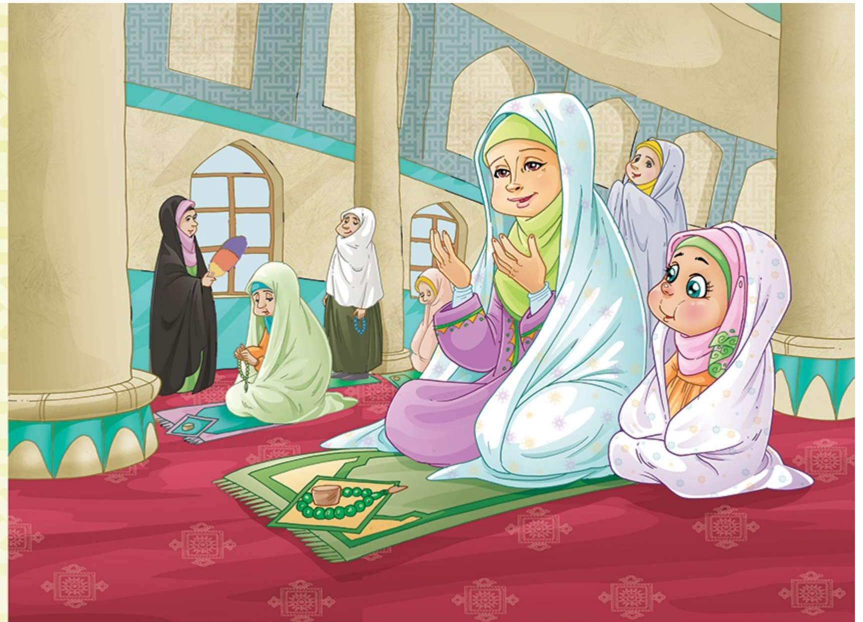
ناصره گفت: نه پرنده زیبا! من به دنبال جواب سؤال هایم آمده ام چرا این‌قدر ضعیف و لاغر شده‌ای و رنگت زرد شده است، مگر غذا و دانه برای خوردن نداری؟

پرنده گفت: به خاطر اینکه هوا پُر از دود ماشین‌ها و کارخانه‌ها شده و درختان جنگل را قطع کرده‌اند، دیگر غذای کافی برای ما پرندگان پیدا نمی‌شود.

ناصره گفت: پرندهٔ قشنگ، دوست داری کسی بیاید و شماها را از این وضع نجات دهد.

پرنده گفت: دوست خوبم، اگر او بیاید همهٔ ما پرندگان و حتی ماهی‌های توی دریا خوشحال می‌شویم. آرزوی ما آمدن اوست.

حرف پرنده به اینجا که رسید، هواپیما از جیب ناصره بیرون آم
شدم، زود باش سوار شو، می‌خواهم تا گرم و سرحال هستم تو را به
ببرم، جایی که می‌توانی جواب همه سؤال‌هایت را پیدا کنی.
ناصره خیلی تعجب کرد، در حالی که برای پرنده، دست تکان می‌د



ناصره نمی‌دانست که کجا قرار است بروند.

از آن بالا، پایین را نگاه کرد، کشور سرسبز، زیبا و پر از کوهی را دید.

ناصره آن‌قدر غرق در نگاه کردن و تماشا بود که متوجه توقف هواپیما نشد. با خودش گفت: اینجا کجاست؟ اطراف خود را خوب نگاه کرد. چه گنبد زیبایی! اینجا چه‌قدر دلنشین است، با جاهایی که تا به حال رفته‌ام، فرق دارد، اصلاً احساس غربت و تنهایی نمی‌کنم.

هواپیما گفت: اینجا کشور ایران و این مسجد که می‌بینی، مسجد جمکران است.

ناصره گفت: ایران! جمکران! مسجد جمکران.

با تعجب هواپیما را در جیب خود گذاشت و راهی مسجد شد. به درب مسجد که رسید آقای مهربانی به او یک چادر گل‌دار قشنگ داد.

ناصره، جمعیت زیادی را در مسجد دید که مشغول دعا و راز و نیاز هستند؛ در کنار خانمی در گوشهٔ مسجد نشست. آن خانم که احساس کرد ناصره از جایی دیگر آمده، با مهربانی به او سلام کرد و از او پرسید: دخترم، اهل کجا هستی؟

ناصره که مهربانی را در چهرهٔ خانم دید، پاسخ داد: اهل فلسطین مسجد جمکران است، ولی نمی‌دانم چرا این‌قدر شلوغ است؟ مگر شما دیگری برای عبادت ندارید؟ چرا بعضی‌ها گریه می‌کنند؟

آن خانم به ناصره نگاهی کرد، لبخند زد و جواب داد: اینها می‌دانن دوست دارد و دعا کردن با چشم گریان، آن هم با هم و در مسجد زود

ناصره پرسید: اینها برای چه دعا می‌کنند؟

خانم گفت: همهٔ کسانی که اینجا می‌آیند یک دعای مهم و د اینکه: خدای مهربان! هرچه زودتر، ظهور آقایمان را نزدیک بگرد نجات پیدا کنیم و در همه جا صمیمیت و دوستی برقرار شود و کسی نبرد و کسی به کسی زور نگوید و هزاران اتفاق قشنگ دیگر که با آ آن را خواهند دید.

ناصره دید که چه‌قدر حرف‌های این خانم با حرف‌های عمه حبیبه کمی فکر کرد و گفت: آیا شما هم برای آمدن همان آقایی دعا می‌کنید او هستند تا آنها را نجات دهد؟

خانم گفت: بله دخترم، برای نجات‌بخش همه انسان‌ها، آقا امام زه آمدن او آرزوی همهٔ ماست.

ناصره پرسید: امام زمان؟

خانم گفت: بله یعنی تو امام زمانؑ، حضرت مهدیؑ را نمی‌ش

ناصره گفت: من فقط می‌دانم همهٔ مردم دنیا منتظر آمدن کسی هست تا با آمدنش، همهٔ بدی‌ها از بین برود و خوبی‌ها جای آن را بگیرد.

خانم مهربان به ناصره گفت: دستت را به من بده تا تو را پیش ک سؤال‌هایی که در مورد امام زمانؑ داری را بپرسی، بعد آن دو ب مهربان که در کنار مسجد نشسته بود رفتند.

بعد از گفت‌وگوی ناصره و روحانی مهربان، حالا دیگر او امام زمانؑ کسی را که با آمدنش، عمه حبیبه، خاله خدیجه و همه آنهایی که در ا بودند به خانه‌هایشان بازمی‌گردند، مردم آمریکا از دست رئیس‌های شوند، مردم کشورهای فقیر از گرسنگی رنج نمی‌برند و حتی پرندگا خوشحال می‌شوند.

ناصره در حالی سوار هواپیما شد که نور امید در دل او زنده شده بود و قصد داشت خود را به شهر مکه برساند، همان جایی که آقا امام زمان(عج) در آنجا برای نجات همهٔ انسان‌ها ظهور می‌کند و خود را به تمام انسان‌های دنیا معرفی می‌کند.

ناصره در مسیر راهش به طرف مکه، گنبد سبز بسیار قشنگ و زیبایی را دید و از هواپیما پرسید:

تو می‌دانی اینجا کجاست؟



هواپیما درپاسخ ناصره گفت: اینجا شهر مدینه است و زیر این گنبـ
اسلام حضرت محمّد(صل الله علیه و آله و سلّم) قرار دارد.
ناصره گفت: دوست دارم اینجا توقف کنیم تا به زیارت قبر پیامبـ
سلّم) بروم و برای زودتر آمدن امام زمان(عج) دعا کنم. هواپیما با یک
آمد و ناصره، راهی حرم پیامبر(صل الله علیه و آله و سلّم) شد، در صحـ
دید که معلوم بود از زیارت قبر پیامبر(صل الله علیه و آله و سلّم) برمی‌گـ
بود و گریه می‌کرد و زیر لب حرف‌هایی می‌زد.
ناصره پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟
پسر گفت: از دست رئیس‌های بدجنس و زورگوی خود که نمی‌گذار
ناصره پرسید: مگر رئیس‌های شما چه کسانی هستند؟
پسر گفت: آنها گروهی هستند به نام «وهابی» که از دوستان آمریکا و اسـ
را اذیت می‌کنند.

ناصره از این
قصد زیارت پیامبر
سلّم) را کرد.
در کنار ضریح پـ
و سلّم)، مردی ایستـ
که در دست داشـ
ناصره ضربه‌ای زد
و بوسیدن ضریح پـ
و سلّم) منع کرد.
ناصره فهمید که
دل گفت: «مرگ
خواست که امام زما
تا مسلمان‌ها از د
راحت شوند و با نار
الله علیه و آله و سـ
هواپیما راهی مکه

هواپیما کم کم بالای شهر مکه و خانهٔ خدا رسید. ناصره همینطور که عظمت خانهٔ خدا را می‌دید، اشک از چشمانش جاری شد، چون می توانست خانهٔ خدا و محل ظهور امام زمان (عج) را از نزدیک ببیند و بعد همراه مردمی که آنجا بودند برای آمدن هرچه زودتر امام زمان (عج) دعا کرد و خدا را شکر کرد که توانسته دربارهٔ امام زمان (عج) این همه چیز یاد بگیرد.

ناگهان با صدای وحشتناکی چشمانش را باز کرد و خود را در چادر اردوگاه و در میان سنگ و خاک دید و این بار از سوز دل خدا را صدا زد و گفت:

خدایا! آرزوی بزرگ همهٔ مردم دنیا،
آمدن کسی است که آنها را نجات دهد.
خدایا هرچه زودتر او را برسان.



درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلیـد و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسـسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان –خیابان عبدالرزاق – بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای – کوچه شهید محمد حسن توکلی –پلاک ۱۲۹/۳۴– طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹